

ظهور تمدن نوین اسلامی و افول تمدن غربی

مصطفی ملکوتیان

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

Email: mmalakot@ut.ac.ir

چکیده

ورود غرب به دوره رنسانس ، سراغاز شکل دهی و تشکیل تمدن کنونی غرب گردید. هر تمدنی بر پایه یک سری مبانی فکری فلسفی شکل می گیرد. تمدن غربی هرچند باعث توسعه علمی فناوری در غرب شد ، اما بدلیل ویژگی خودکامه آرمان های غربی ، باعث گسترش بیعدالتی در جوامع غربی و ظلم و ستم و سلطه طلبی و استعمار در روابط بین الملل گردید. با ظهور انقلاب اسلامی و بازتاب آرمان های حق طلبانه و عدالت طلبانه و جهان شمول آن ، روزنه های امید برای ظهور یک تمدن نوین اسلامی پدید آمد و امروزه این اندیشه در حال گسترش و عمومی شدن می باشد. **جامعیت آرمانی انقلاب اسلامی** و برخورداری آن از همه نقاط مثبت آرمانی مهمترین دلیل این گرایش جهانی می باشد.

مقدمه

پیش از ظهور دین مبین اسلام، چراغ علم و دانش در غرب قدیم خاموش شده بود. با ظهور اسلام تحرکی تمدن ساز در مسلمانان پدید آمد و قرن های اولیه پس از ظهور، شاهد شکوفائی یک تمدن جدید کاملاً متفاوت با تمدن های باستانی قبل از خود بود. در این زمان مسلمانان گاهی حاضر می شدند برای خرید یک کتاب به اندازه وزن آن که بسیار سنگین تر از کتاب های کنونی بود، طلا بدهند (۱). در این دوره خاص، در جهان اسلام با گروه های بزرگی از اندیشمندان مواجهیم که در همه دانش های زمانه از فلسفه و منطق و پزشکی و ریاضیات تا جامعه شناسی، تاریخ و سیاست مشغول بیان و توسعه اندیشه ها و اکتشافات علمی نو بودند (۲).

این دیدگاهها دوره ای خاص را در تاریخ بشر پدید آورد که با همه دوره های قبلی متفاوت بود و هرچند به دلایل مختلف از جمله دلایل سیاسی داخلی و نفوذ های استعماری بعداً به رکود گرائید، اما هم جهان معاصر خود و هم دوره های بعد از خود را تحت تاثیر قرار داد.

سپس دوره رکود شدید در علم و فناوری به جهان اسلام نیز رسید. از زمان رنسانس، در غرب تلاش هایی برای توسعه آغاز شد. اما غرب جدید به جای آنکه نقصان ها و موانع موجود بر سر راه رشد و ترقی را بر طرف نماید، در مورد همه داشته های فکری فرهنگی و هویتی خود به شک افتاد و با ورود گروهی از افراد در عرصه ها و رشته های مختلف - به عنوان مثال کانت و دکارت در فلسفه و ماکیاولی و فلاسفه سیاسی در سیاست و اقتصاد دانان لیبرال در اقتصاد و غیره و نیز وقوع دو انقلاب یکی انقلاب سیاسی (انقلاب فرانسه ۱۷۸۹) و دیگری انقلاب صنعتی انگلستان و بازتاب و تاثیرات آن ها بر محیط های منطقه ای و سپس نقاط دیگر جهان، مسیر کاملاً متفاوتی را بر گزید که نتیجه آن پدید آمدن تمدن جدید غربی بود. این تمدن از نظر فکری فلسفی، سیاسی، اقتصادی و غیره دارای ویژگی های خاصی است.

با ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بازتاب آرمان های جهان شمول و جامع آن، نقطه های امید برای شکوفائی یک تمدن نوین اسلامی در دنیای تسخیر شده و مبهوت از آثار تمدن مادیرگرای غربی زنده گشت. نقاط ویرانگر و ضعف تمدن غربی از یکسو و جامعیت آرمانی انقلاب اسلامی از سوی دیگر، و به عبارت دیگر سوء کارکرد های صدها ساله تمدن بی محتوا و نفع طلب غربی و آرمان های مبتنی بر ذات و نیاز بشریت انقلاب اسلامی دو نیروی پیش برنده دنیای جدید به سوی یک دوره نو و به تعبیر شایسته مقام معظم رهبری **تمدن نوین اسلامی** خواهد بود. (۳)

در این پژوهش، پس از یک مقایسه اندیشه ای و فکری فلسفی میان دو تمدن غربی و اسلامی، به بیان چالش ها و بحران های موجود در برابر تمدن کنونی غربی و نیز فرصت ها و چالش ها در برابر تمدن در حال ظهور اسلامی خواهیم پرداخت.

مقایسه بنیان های اندیشه ای و فکری فلسفی

هر تمدنی بر پایه یک فلسفه و اندیشه مبنایی شکل می گیرد. تمدن غربی، پس از دوره قرون وسطی و ورود غربیان به یک دوره کمیت گرائی و تغییرات اساسی در هویت و فرهنگ و سپس ورود این تغییرات اندیشه ای به همه حوزه ها از جمله حوزه علوم انسانی اجتماعی رفتاری و پدید آمدن گروه بزرگی از نظریه ها در علوم سیاسی، اقتصاد، مدیریت، روانشناسی، حقوق و مانند آن و نیز مبنا قرار گرفتن این اندیشه ها در جهان واقعی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، شکل گرفت. بنابر این آنچه امروزه ما به عنوان نتایج و کارکردهای تمدن غربی می بینیم، تراوش اندیشه به عمل بوده و به ویژه در بعد بین المللی، بی عدالتی های موجود ناشی از زورمداری قدرت ها را باید مستقیماً به ریشه های عقیدتی و مبانی فکری فلسفی آن ارجاع داد.

این مبانی، غرب جدید را ساخته و باعث ظهور نوع ویژه‌ای از تمدن، هویت، فرهنگ، سیاست، اقتصاد و اخلاق گردیده‌اند؛ به گونه‌ای که بدون توجه به آنها امکان شناخت این نظام‌ها وجود ندارد.

۱- **هستی‌شناسی اسلامی در برابر هستی‌شناسی غربی** - در هستی‌شناسی تعریف جهان و آغاز و فرجام آن مرد توجه قرار می‌گیرد.

مادیگرایی و اصالت کمیت در غرب - از آغاز دوره رنسانس با تغییر در ارزش‌های اجتماعی و غلبه مادیگرایی در میان بخشی ذی نفوذ از متفکران اجتماعی و سیاسی در غرب، مادیگرایی و سکولاریسم مبنای روابط اجتماعی و تشکیل ساختارهای سیاسی قرار گرفت و غربی‌ها به جای آنکه مشکلات موجود ناشی از برخی رفتارهای آباء کلیسا و مسیحیت دستکاری شده را چاره‌کنند، منادی یک تغییر کلی در جهت‌گیری‌های فکری و فلسفی خود شده و به سمت جهان بینی مادی و ایدئولوژی‌های منتج از آن رفتند و در این مسیر نوعی از نظام‌های سیاسی را تشکیل دادند که یکی از مهمترین ویژگی‌های آنها به گفته رنه گنون سیطره کمیت است. (۴)

دکارت می‌گوید انسان یک ماشین است که با جسم بی‌جان تفاوت ندارد جز اینکه ترکیب آن پیچیده‌تر است. اساس روش او بر تحقیقات کمی و آماری است، به گونه‌ای که در مخالفت با روش‌های کیفی به نقد آثار ارسطو و مشائیان پرداخت و روش آنان را مردود دانست. (۵)

مشائیان در عالم طبیعت دو خصوصیت را که عبارتند از **صور جسمیه** یا **نوعیه** (جوهر که حقیقت و هویت جسم به آن وابسته است) و **امتداد و بعد مادی** (عرض) مورد توجه قرار داده‌اند. جوهر بر خلاف عرض امری معقول و کیفی است که نمی‌شود با نگرش کمی و ارقام و اعداد آن را شناخت، بلکه باید با سیر و سلوک عقلی، روحانی و یا عرفانی آن را درک نمود. (۶)

بدین صورت، غربیان از روش‌های علمی گرفته تا نظریه‌پردازی و از سیاست گرفته تا فرهنگ و اقتصاد و اخلاق و از تدوین قوانین داخلی گرفته تا روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، اصل مادیگرایی را سرلوحه اهداف و رفتارهای خود قرار دادند. آنها بستر وجودی و پهنه هستی را همین عالم خاکی دانسته و تنها به مظاهر محدود دنیوی نگریسته، تمایلات و منافع نفسانی و شخصی را اولویت داده و عدالت را در نابودی ضعف و تقویت اقویا دانستند و بدین گونه بلای جان عالمیان گردیدند.

در این رویکرد اگر گاهی از خدا، اخلاق و سایر موضوعات معنوی سخن به میان آید، مفهوم واقعی آنها مد نظر نیست؛ منظور آنها خدایی است که در امور دخالتی ندارد و مقصودشان از اخلاق مراحل سیر و سلوک و مبارزه با هوی و هوس نیست و این اخلاق نیز به صورت نسبی و مطابق منافع مادی و لذا بدین بیشتر تعریف می‌شود. به عنوان مثال، آنا تول فرانس محدوده اخلاق را فقط در حفظ بهداشت می‌داند (۷)

در نقطه مقابل یعنی در اندیشه اسلامی، آنچه در مرکز توجه قرار می‌گیرد خداگرایی است. این امر خود را در همه زمینه‌ها یعنی فرهنگ، سیاست، اقتصاد، نظریه‌های علوم انسانی و روابط بین‌الملل و غیره نشان می‌دهد.

انقلاب اسلامی با معرفی یک هستی‌شناسی منطقی و واقعی و مبتنی بر فطرت بشر به جهانیان، روزنه‌های امید را به روی عموم مردم از نخبگان گرفته تا توده‌ها گشوده است. در این هستی‌شناسی به وجود ذات اقدس الهی و ارسال پیامبران و حضرت ختمی مرتبت حضرت محمد (ص) برای هدایت بشر و بازگشت همه انسان‌ها به سوی خداوند و روز جزا و نیز تداوم رهبری انسان‌ها در ائمه اطهار (ع) و بقیه الله الاعظم (عج) ولی عصر و ظهور منجی عالم بشریت در روزی که خداوند اراده نماید، تاکید می‌گردد.

در این هستی‌شناسی، در زمان غیبت امام عصر (عج)، اداره امور مسلمانان و دولت اسلامی به ولایت امر - ولی فقیه جامع شرایط - که امور را بر حسب تکلیف و وظیفه دینی و برای اجرای دستورات اسلامی اداره و تدبیر می‌نماید واگذار می‌گردد.

در اندیشه اسلامی، بر خلاف اندیشه غربی، به جای منافع شخصی منافع همگان و بشریت مورد توجه است و هرگز هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. در این اندیشه دستیابی بشر به سعادت در ورای هر هدف دیگری قرار دارد.

۲- تعارض اندیشه اسلامی با اومانیزم، اصالت عقل ابزاری و اصالت قدرت در اندیشه غربی - زمانی که انسان غربی مادیت

را اصل قرار داد و به انکار فرامین الهی پرداخته خود را بی‌نیاز از وحی در تنظیمات اجتماعی معرفی نمود، به نظریه اصالت عقل که ریشه‌های آن در یونان باستان وجود داشت و در عصر رنسانس در اروپا به اوج خود رسید گروید.

طرفداران این نظریه مانند دکارت، ولتر و غیره عقل را برای کشف حقیقت کافی می‌دانستند و معتقد به کفایت آن برای سعادت بشر بودند. اما عقل به تنهایی راهی به حقیقت نمی‌برد؛ زیرا وقتی مادیگرایی اصل قرار می‌گیرد، عقل تنها به اولویت بخشیدن به منافع شخصی مادی و زیر پا گذاشتن منافع عامه در سطوح داخلی و بین‌المللی و در نتیجه تکیه بر ابزارهای مادی برای رسیدن به امیال سلطه جویانه تبدیل می‌شود. این همانی است که ما از آن به عقل ابزاری یاد می‌کنیم. در مقابل این عقل، عقل فطری قرار می‌گیرد، عقلی که با وحی پیوند می‌یابد؛ یعنی عقلی که در اسلام توجه به آن مورد تاکید قرار گرفته است.

مادیگرایی چهره دیگری را نیز از خود به نمایش می‌گذارد که عبارت است از **اصالت قدرت**. در جهان بینی مادی به ناگزیر قدرت به هدف تبدیل می‌شود، زیرا وقتی همگان تنها به منافع شخصی خود فکر می‌کنند و به گفته **هابز** "انسان گرگ انسان است"، برای اینکه ثبات پدید آید باید **غلبه** صورت گیرد و برای تداوم ثبات نیز داشتن قدرت یک امر کلیدی است و برای سلطه جهانی نیز قدرت حائز اهمیت است. در اینجا همه چیز در غلبه و سیطره معنی می‌یابد چه در داخل و چه در محیط بین‌الملل و از عدالت و رعایت حقوق بشر خبری نیست. استفاده پیاپی غربی‌ها از واژگانی مانند حقوق بشر و مانند آن در واقع چیزی جز فریب و نیرنگ و عوامفریبی نیست؛ زیرا اصولاً آنها نه در مبانی فکری فلسفی خود به آن واقعاً معتقدند و نه در رفتارهای سیاسی داخلی و خارجی خود آنرا رعایت کرده‌اند.

یکی از تفاوت‌های بنیادی میان اندیشه اسلامی و اندیشه غربی، تفاوت آشکار در دیدگاه نسبت به انسان و ماهیت و نیازهای اوست. در اندیشه اسلامی بر خلاف اندیشه غربی، انسان موجودی دو بعدی و دارای نیازهای مادی و معنوی و استعداد های فطری و ذاتی خاص است و انسان ذاتاً خداگرا است (فاقم و جهک للدين حنيفا فطره الله الذي فطراناس عليها) (۸) و به قول استاد مرتضی مطهری بر خلاف دیدگاه غربی، انسان مانند یک نوار خالی نیست که بخواهند با هر چه می‌خواهند آن را پر کنند بلکه در انسان بذر یک سلسله گرایش‌ها و استعدادها نهفته است. انسان مانند گیاه است که برای رشد و شکوفائی نیاز به نور و آب و اکسیژن دارد. (۹) حال اگر انسان را تک بعدی و فقط دارای نیازهای مادی تلقی کنیم، همه موارد دیگر مربوط به انسان نیز مادی خواهد شد؛ حتی عقل بشری که باید وسیله‌ای برای تشخیص حق از باطل و راهگشای بشر در پیشبرد امور به سوی عدالت و پیشرفت در لوای فطرت خداگونه بشر باشد، به موجودی برای کسب منفع شخصی و مادی تبدیل می‌شود که به آن **عقل ابزاری** گفته می‌شود. وقتی هدف انسان‌ها در این اندیشه به منافع فردی و انهم مادی فروکاست، زندگی انسان‌ها به **جنگ همه علیه همه** برای کسب منافع مادی و شخصی تبدیل می‌شود. اینجاست که اندیشمندان غربی مانند **هابز** از "وضع طبیعی" سخن می‌گویند که در آن انسان گرگ انسان است.

وضعیت گرگ‌گونگی انسانها به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه خود را در قالب دولتها به محیط بین‌الملل نیز تحمیل می‌کند که در آن فقط زور حرف آخر را می‌زند. ما در تاریخ جدید جهان سلطه صدها سال استعمار و استکبار بر ملتها را دیده ایم و واضح است

که از این اندیشه چیز دیگری بر نمی آید و نمی توان از آن انتظار رعایت حقوق بشر و عدالت و مانند آن را داشت. بنابراین ابتدای غرب به اومانیسم و ارائه تعریفی انحرافی و بسیار ضعیف از انسان - که در دین مبین اسلام به عنوان اشرف مخلوقات از آن نام برده شده است - مبنای تمدنی غرب بوده است. با گذشت زمان بشریت بیشتر با نقاط ضعف و ویرانگری این اندیشه آشنا گردیده و این خود زمینه ای خواهد بود تا جهان آینده به سوی برداشت های واقعی و منطقی از انسان که توسط انقلاب اسلامی معرفی می گردد روی آورد.

نتایج اندیشه غربی: لیبرالیسم، فرد گرایی، سرمایه داری، استعمار و استثمار

مادیگرایی به گونه ای که بیان شد از خود چهره های متفاوتی نشان داد که از جمله می توان به لیبرالیسم، فرد گرایی، سرمایه داری، سوسیالیسم، نازیسم، استعمار، استثمار و غیره اشاره نمود. لیبرالیسم، به دلیل شرایط خاص جوامع غربی تا پیش از رنسانس، تا حدود زیادی اولویت یافت و همراه با فرد گرایی طرفداران بیشتری جذب نموده مبنای تشکیل نظام های سیاسی غربی گردید. نظام اقتصادی طراز دمکراسی های غربی نیز **نظام سرمایه داری** است. در واقع، در غرب معاصر نظام سیاسی دمکراسی و نظام اقتصادی سرمایه داری دو روی یک سکه اند. این نتایج اندیشه غربی، تا کنون باعث دو نتیجه مهم برای جهانیان گردیده است: از یکسو، این امر باعث انحراف های بنیادی در اندیشه های بشریت گردیده، زیرا غرب با ادعای دروغین دفاع از آزادی و حقوق بشر به میدان آمده و این روش توانسته است بسیاری از توده ها و نخبگان سطحی نگر و ظاهرین را در جهان مفتون خود سازد و از دیگر سو، با ورود به دوره های استعمار، آثار مخرب و زیان بخشی به ملل محروم و مظلوم جهان وارد ساخته و همچنان از پیشرفت واقعی آنها ممانعت می کند. غرب جدید با قدرت نامشروع و سلطه توسط ابزارهای رسانه ای فقط به منافع خود فکر می کند.

بحران ها و چالش های فکری فلسفی، فرهنگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در تمدن غربی

الف- بحران های فکری فلسفی

با توجه به اینکه در تمدن غربی، خشت اول توسط معماران آن کج نهاده شد - یعنی بهره گیری از مبانی و بنیاد های غلط اندیشه ای و فکری سیاسی در هستی شناسی و انسان شناسی - بنای این تمدن لرزان و در مقابل چالشگرانی که قدرت منطبق بالایی دارند، از مقاومت ناتوان است. این ساختار و تمدن به مرور زمان چهره ظالمانه خود در داخل و محیط بین الملل را نمایان ساخت. بنابراین تمدن غربی بر بنیادهایی سست بنا نهاده شده و بخشی مهم از ماهیت و واقعیت وجودی انسان یعنی جنبه های معنوی او را نادیده گرفته است. وقتی انسان را فقط موجودی مادی بدانیم، نتیجه عبارت خواهد بود از تعارض منافع هر کس با دیگری و هر جامعه با جامعه دیگر که برای حل تعارضات نیز استفاده از زور مشروعیت خواهد داشت. این همان استعمار است که قرن ها ملت های تحت ستم را چپاول نموده و همچنان به راه و روش خود ادامه میدهد.

از سوی دیگر، با اندیشه غربی جایی برای عدالت در صحنه داخلی نیز باقی نمی ماند.

بدین ترتیب تمدن غربی با سوء کارکردهایش، در دهه ها و سال های گذشته، آرام آرام در بحران های فکری، اقتصادی و سیاسی ویژه ای فرو رفته و به ویژه بخشی از نخبگان معتقد خود را از دست داده و مدرنیته بشدت آسیب پذیر گردیده است. مشکلات ریشه ای تمدن غربی یا مدرنیته به علاوه تحولات جدید دنیای معاصر مانند ورود چالش گران فکری قدرتمند - نظیر اندیشه اسلامی ناشی از

پیروزی انقلاب اسلامی ایران- و توسعه ابزارهای رسانه‌ای و آنچه که از آن تحت عنوان جهانی شدن یاد می‌شود، همگی دست به دست هم داده و بر شدت بحران‌های فکری در غرب افزوده است. امروزه در غرب از اصطلاح **پست مدرنیسم** برای نشان دادن این مشکلات اندیشه‌ای استفاده می‌شود. هرچند پست مدرنیسم در واقع انتقاد به مدرنیسم است و تقریباً خود یک آرمان دارای سرrote و واحد نیست و منادیان آن در غرب همچنان گرفتار غربگرایی هستند، اما گویای ایجاد اختلال و شکاف در مدرنیسم می‌باشد. گرایش بسیاری از جوانان غربی به اسلام در زمان کنونی، ناشی از این اختلال در تفکر و فلسفه غربی و شرمنده بودن نخبگان غربی از این همه رسوائی و سوئی کارکرد است. در سال‌های گذشته این گرایش را در خیلی از نخبگان غربی و حتی در برخی از سازندگان فیلم در هالیوود، اطرافیان سیاستمداران انگلیسی، صاحبان صنایع اتوموبیل سازی و غیره دیده ایم. برخی از کشورهای اروپائی به شدت ترسیده و لب به اعتراف گشوده و اطلاعاتی را منتشر می‌کنند که بر اساس آنها تا سال ۲۰۵۰ میلادی اکثریت جمعیت آنها را مسلمانان تشکیل خواهند داد. بی جهت نیست که اروپا، آمریکا و رژیم صهیونیستی دست به کار شده و با مطالعه تاریخ اندیشه‌های سیاسی در میان اعراب، راه حل را در تشکیل گروه‌های تکفیری مانند داعش یافته‌اند تا اولاً چهره خشن و ناپسندی از اسلام ترسیم و با این امر جهانیان و مردم خود را از اسلام و اسلامگرایی دور نمایند و ثانیاً در مقابل امواج جهانی و منطقه‌ای انقلاب اسلامی که آنها را به شدت ضعیف نموده و آسیب پذیر ساخته است بایستند.

ب - بحران‌های فرهنگی اجتماعی

در این رابطه موارد زیر قابل توجه اند:

۱- لیبرالیسم که به معنی آزادی‌گرایی است تا کنون نتایج خود را به گونه‌های متفاوتی در غرب نشان داده است. از جمله مهمترین آنها **از هم گسیختگی اجتماعی و فروپاشی نظام خانواده و پیدایش بیماریهای وحشتناکی مانند ایدز در غرب** می‌باشد که نتیجه اجرای خام و در برخی زمینه‌ها لجام گسیخته و یا مبتنی بر اهداف پلید تعبیری مانند آزادی، برابری و حقوق شهروندی است و همراه با **اتفاقات ناپه‌نجان و ساختار شکن** مانند روابط نامشروع جنسی، مقاربت با حیوان، ازدواج با محارم، همجنس‌گرایی و غیره رخ داده است. (۱۰) بیماری ایدز اول بار از طریق رابطه جنسی یک زن با یک میمون به انسان منتقل شده و سالهاست بالای جان میلیونها انسان در سراسر جهان گشته است.

بر خلاف غرب، در اسلام خانواده بر حسب فطرت بشر از جایگاه ارزشمندی برخوردار است و قرآن کریم آن را وسیله ارتباط صحیح میان زن و مرد از طریق ازدواج قرار داده است (۱۱) در دیدگاه اسلام پیدایش خانواده با پیوندهای نسبی و سببی، از آیات خداوند و از نشانه‌های ربوبیت اوست (۱۲).

رهبر فرزانه انقلاب می‌فرماید:

«امروز توده معمولی مردم آمریکا و اروپا... از سست بودن بنیان خانواده رنج می‌برند. زنها و مردها در یک حد از متلاشی شدن خانواده‌ها رنج می‌برند و ناراحتند و این، روز به روز تشدید می‌شود و البته آخرین ضربه است. خانواده محل آسایش انسان است. هیچ انسانی بدون داشتن یک خانواده آسوده و آرام و راحت، مزه زندگی و طعم واقعی حیات انسانی را نخواهد چشید. اینها این بنیان اصیل را متلاشی و منهدم می‌کنند و از بین می‌برند. این، فرهنگ غربی است. نتیجه این آزادی و بی‌بند و باری و فرهنگ برهنگی و اختلاط زن و مرد، همین مسائل است.» (۱۳).

ایشان درباره رویکرد تبعیض آمیز به زن در غرب نیز فرمودند:

«عقیده من این است که بیشترین جریمه غرب در مسئله زن و خانواده، در نگاهش به زن است... بزرگترین ضربه و اهانت به

کرامت زن را همین سیاست غربی دارد انجام می‌دهد. همین فمینیستهای افراطی... یعنی ضایع کردن جنس زن و او را مظهری برای استفاده شهوانی مرد قرار دادن... زن را ضایع می‌کنند. یعنی آنچنان رسم و عرف و عادت لایتخلف شده که کسانی جرأت نمی‌کنند بر خلاف آن رفتار کنند. در یک مجلس رسمی، یک مرد باید با لباس رسمی بیاید، پاپیون بزند، یقه‌اش بسته باشد، آستینش هم تا سر مچ باشد... اما یک خانم در همان جلسه رسمی، حتماً بایستی بخش‌های مهمی از بدنش عریان باشد؛ اگر پوشیده کامل بیاید، محل اشکال است؛ این شده عرف. افتخار هم می‌کنند. در غرب به خصوص در آمریکا و در شمال اروپا کشورهای اسکانندیناوی مراکز مهمی وجود دارد که اصلاً بنای کارش بر عرضه جنسی زن در مقابل مرد است؛ در روزنامه‌ها و مجلات هم تبلیغ می‌شود، هیچ کس هم اعتراض نمی‌کند. این شده عرف... چه ضربه‌ای برای زن از این بالاتر؟ غرب در قضیه زن و خانواده در یک گمراهی و ضلالت عمیقی به سر می‌برد. فقط خانواده نیست؛ بلکه در مورد شخصیت زن، هویت زن، غرب در یک گمراهی عجیبی است.» (۱۴).

بدین ترتیب غرب با تضعیف جایگاه زن و خانواده در امر تعلیم و تربیت انسان، خانواده را که باید به فرموده قرآن کریم محل آسایش و آرامش زن و مرد باشد، به مکانی سرد و بی‌روح تبدیل نموده است.

از سوی دیگر، از زمان انقلاب صنعتی و اختراع ماشین بخار در سال ۱۷۱۲م، سرمایه‌داری و صاحبان بنگاه‌های تولیدی برای تأمین نیروی کار ارزان به فکر جذب زنان در بازار کار و استثمار آنان افتادند. آنها هم چنین برای برآورده شدن امیال سود طلبانه‌شان، از زن به عنوان تبلیغ گر کالا و اشاعه تجمل‌گرایی که از طریق بی‌عفتی انجام می‌شود، بهره گرفتند.

۲- استقرار لیبرالیسم در غرب هم چنین باعث ایجاد سیر صعودی و گسترش ارتکاب به جرم و جنایت در جوامع غربی شده است. یکی از منابع به بررسی این موضوع در یک دوره نود ساله (۱۸۹۸ - ۱۹۰۰) در آمریکا و دلایل آن پرداخته است:

« چرا موارد قتل در این دوره در ایالات متحده افزایش یافت؟ هیچ کس نمی‌داند. گمانه‌زنی‌هایی درباره زوال انسجام اجتماعی، بی‌بند و باری دهه ۱۹۶۰، شمار در حال افزایش مردان جوان، خشونت در فیلم‌ها و تلویزیون، تمرین و آموزش خشونت و وحشی‌گری در جنگ ویتنام و پایان یافتن مجازات اعدام به عنوان عوامل این پدیده صورت گرفته است.» (۱۵).

به گفته آلن فوکس فقط در آمریکا هر ساله بیش از ۵۰۰۰ نفر به تعداد نوجوانان قاتل اضافه می‌شود. (۱۶) براندون سنتروال، خشونت‌گرایی جوانان در آمریکا و کانادا را ناشی از نمایش فیلم‌های خشونت دار می‌داند. مقایسه آفریقای جنوبی با آمریکا و کانادا نشان می‌دهد که ورود تلویزیون به این دو کشور باعث دو برابر شدن میزان آدمکشی شده است. (۱۷) یکی از دلایل دیگر این افزایش، رواج تبعیض و بی‌عدالتی ناشی از تفکرات لیبرالی در جوامع غربی بوده است.

۳- بحران‌های معنویت و هویت چالش‌های اساسی دیگری است که گریبان غرب را گرفته است. بحران معنویت خود را در معضلات فرهنگی اجتماعی پیش گفته نشان داده است. این بحران باعث رواج احساس پوچی و ناامیدی در انسانها و گسترش گرایش به مواد مخدر، به گونه‌ای که تجارت این مواد در آمریکا هم ردیف تجارت اتومبیل و فولاد است (۱۸)، و ارقام بالای خودکشی در جوامع صنعتی غربی شده است. بدون معنویت نمی‌توان مفهوم واقعی زندگی را دریافت. آمار خودکشی در میان جوانان و نوجوانان در کشورهای ثروتمند مانند آمریکا بسیار بالاست. در این کشورها به گفته‌ی روزه گارودی افراد به خاطر نداشتن هدف از دنیا می‌روند. (۱۹).

از سوی دیگر، نظام سرمایه‌داری غربی انسانها را از خود بیگانه و دچار بحران هویت کرده است. ماکس وبر با اشاره به بحران

معنا در جامعه سرمایه‌داری، بوروکراسی را به ماشینی تشبیه می‌کند که زندگی را از معنا تهی و قفس آهنینی برای انسان می‌سازد که دمکراسی را تهدید میکند. هربرت مارکوزه نتیجه این تحولات در جامعه غربی را تولید انسان تک ساحتی می‌داند و می‌گوید: «صنعت - فرهنگ انسان را به پیچ و مهره‌ای بی معنا تبدیل می‌کند.» (۲۰) این ویژگی نظام سرمایه‌داری طرفداران مکتب فرانکفورت را به نقد از مدرنیته واداشت. (۲۱).

برخی نویسندگان یکی از علل اساسی مشکلات در جامعه غربی را فقر اخلاقی دانسته‌اند که نکته مهمی است: «منظور از فقر اخلاقی، محرومیت از داشتن سرپرستان مهربان، توانا و مسئولیت پذیر است که بتوانند خوب و بد را به نوجوانان و جوانان آموزش بدهند... لذا این فقر یعنی زندگی و رشد در محیطی فاقد افرادی که درسهای زندگی را با رفتار روزانه خود به ما می‌آموزند.» (۲۲)

ج - بحران اقتصادی

تشکیل و عملکرد نظام‌های سیاسی غربی با توجه به مبانی فکری خود از قبیل مادیگرایی، اومانیزم، فردگرایی و لیبرالیسم نوعی از نظام اقتصادی را تحمیل نموده است که تنها به سود صاحبان سرمایه و بنگاههای بزرگ اقتصادی می‌انديشد؛ به گونه‌ای که در موارد بسیاری جنگ و صلح دولتهای غربی رنگ منافع استعماری اقتصادی به خود می‌گیرد.

علاوه بر رفتارهای اقتصادی استعماری و تبعیض آمیز دولتهای غربی علیه ملت‌های مختلف در سراسر تاریخ خود، امروزه نموده‌های عینی بی‌عدالتی اقتصادی این نظام‌ها در داخل جوامع شان را نیز می‌بینیم. جنبش تسخیر وال استریت (۹۹ درصد) در آمریکا یکی از این نموده‌هاست. نمونه‌های این حرکت تقریباً در تمامی کشورهای سرمایه‌داری غربی اتفاق افتاد و مردم در تظاهرات‌ها عنوان می‌داشتند که آنها که ۹۹ درصد افراد جامعه را تشکیل می‌دهند، تحت سلطه یک درصد از افرادی اند که بر همه امکانات دولت و ثروت عمومی جامعه مسلط گشته‌اند. این مساله ناشی از بروز یک بحران عمیق اقتصادی در غرب است که از سال ۲۰۰۷ م آغاز شده و تا کنون ادامه یافته است. این بحران نیز ریشه در افکار اومانستی غربیان و سلطه طلبی شان دارد.

نظام سرمایه‌داری با فریب افکار عمومی قدرت را در دست اقلیتی ثروتمند متمرکز نموده و امروزه بسیاری حتی در میان اندیشمندان غربی این نظم را غیر انسانی و ناپایدار معرفی و بر خروج از سیطره آن تاکید می‌کنند. یکی از این افراد می‌گوید:

«ما باید مخالفت خود را از این وضعیت نشان دهیم. سرمایه‌سالاری و یا به عبارتی دقیق‌تر، سرمایه سالاری بلامنزاع ابر شرکتها که بر زندگی ما سلطه پیدا نموده و حدود آن را مشخص می‌نماید، مرگ ما را به دنبال خواهد داشت اگر از سیطره آن خارج نشویم. امروزه ما شاهد دستکاری واقعیت‌ها از سوی رسانه‌ها و مسئولان دولتها در جهت پذیرش عمومی نظامهای سرمایه‌داری هستیم که باید آن را یکی از تهدیدات جدی در برابر آینده جامعه خویش بدانیم. ما باید برای مخاطبان خود واقعیت‌های فراسوی سرمایه‌سالاری را توضیح دهیم.» (۲۳)

آمریکا بیش از ۱۵ تریلیارد دلار بدهی و سایر کشورهای عمده غربی هر یک با چندین تریلیارد دلار بدهی در مرکز بحران اقتصادی ادامه یافته کنونی قرار گرفته‌اند. در میان دلایل این بحران می‌توان از این موارد نام برد:

۱- شرکت در جنگ‌های بی‌حاصل

بعد از حادثه ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر)، آمریکا با بهانه قرار دادن "تروریسم" وارد یک سری جنگ‌های بی‌حاصل گردیده تعدادی از دولت‌های دیگر غربی را نیز با خود همراه کرد. آنها فکر می‌کردند "نظم نوینی" را بر جهان حاکم ساخته و نوع جدیدی از سلطه

جهانی را سازمان خواهند داد و از منافع اقتصادی آن از جمله سلطه بر منابع انرژی نیز برخوردار خواهند شد. آنها به مرور زمان به مرحله‌ای رسیدند که نه پیشرفتی در نبرد داشتند و نه می‌توانستند از مهلکه خارج شوند. کمالینکه با خروج از عراق با هیچ دستاوردی هم اکنون نیز هم چنان در باتلاق افغانستان گرفتار آمده‌اند.

در این جنگ‌ها دولت‌های غربی به ویژه آمریکا، صدها میلیارد دلار هزینه نمودند؛ پول‌هایی که اگر در جنگ بی‌حاصل خرج نمی‌شد، در رشد و شکوفایی اقتصادی به کار می‌رفت و رقم بدهی‌ها را نجومی و غیرقابل باور نمی‌کرد.

۲- افزایش بهای انرژی

شکوفایی اقتصادی غرب به توانایی تولید و صدور کالا گره خورده است و این امر زمانی ممکن است که علاوه بر وجود سایر شرایط، بهای انرژی نیز در حد پایین و یا متعادلی قرار داشته باشد.

در حالی که در دهه ۱۳۸۰ قیمت جهانی نفت معمولاً کمتر از ۲۰ دلار در هر بشکه بود، این قیمت در سال‌های گذشته به بالاتر از ۱۰۰ دلار رسید. با این قیمت تولید کالا دیگر با صرفه نیست، زیرا جهانیان در چنین شرایطی تا حدی که بتوانند از خرید کالاهای گران‌قیمت پرهیز نموده و یا به تولید داخلی پناه می‌برند.

به این مسئله باید رفتارهای سیاسی غربیان علیه ملت‌های دیگر و ایجاد تشنج‌های سیاسی توسط آنها که قیمت‌ها را بالا می‌برند را نیز افزود.

۳- گسترش استقلال‌طلبی در جهان

دهه‌های پایانی قرن ۲۰ و آغازین قرن ۲۱- یعنی سی سال گذشته- را باید دهه‌های *استقلال‌طلبی* در شکل‌های گوناگون آن در جهان دانست. موج استقلال‌طلبی که از تلاش برای خودکفایی اقتصادی گرفته تا استقلال خواهی سیاسی را شامل می‌شود، در قاره‌های مختلف دیده شده و غرب از کنترل آنها ناتوان مانده است.

به عنوان مثال، آمریکا زمانی به جز کوبا تقریباً سایر کشورهای آمریکای لاتین را در اختیار داشت و از طریق رژیم‌های وابسته بر آنها حکومت می‌کرد و از جمله اقتصاد آنها را رهبری نموده منافع سرشاری را به اقتصاد خود تزریق می‌کرد. اما امروزه دیگر چنین نیست و با گذشت زمان، دولت‌ها و ملت‌های آمریکای لاتین رایگی پس از دیگری دشمن خود می‌یابد و حتی در برخی از دوستانش هم دیگر امید سلطه قبلی اقتصادی و سیاسی را ندارد. در آمریکای لاتین، به جز کوبا که از قبل مخالف سلطه آمریکا بود، امروزه ونزوئلا، اکوادور، بولیوی، پرو، نیکاراگوئه، آرژانتین و ... نیز از گردونه سیطره آمریکا و سایر کشورهای غربی خارج شده‌اند.

نمونه دیگر، بیداری اسلامی کنونی در کشورهای عربی شمال آفریقا و خلیج فارس است که آینده منافع غرب در این منطقه‌ها را تیره می‌کند. یکی از دلایل یا عوامل اصلی این استقلال‌طلبی جهانی را باید وقوع انقلاب اسلامی ایران دانست که بدلیل جامعیت آرمانی خود و ایستادگی در برابر غرب و اثبات این نکته که غرب نمی‌تواند در مقابل ملتها بایستد و آنها را به زانو درآورد، به الگویی جهانی تبدیل گردیده است.

۴- سوءمدیریت اقتصادی و مالی

البته بدلیل برخورداری غربیان از تجربه طولانی و صاحب‌نظران مشهور اقتصادی، این عامل اهمیتی کمتر از سایر عوامل داشته است. زیاده‌خواهی‌های صاحبان تولید و سرمایه و تعقیب سودجوئی بی‌اندازه از ویژگی‌های نظام‌های سرمایه‌داری است. اگر این انگیزه کنترل نشود می‌تواند نتایج اقتصادی غیرقابل کنترلی پدید آورد.

بحران در آمریکا با سوءمدیریت در پرداخت وام‌های زیاد در بخش مسکن آغاز شد و سپس به سایر بخش‌های اقتصادی و سایر

کشورهای غربی گسترش یافت. وام‌گیرندگان بخش مسکن نتوانستند وامها را بازپرداخت کنند و بانکها به مصادره منازل مردم پرداختند. به زودی معلوم شد که دولت‌های غربی هر یک چند یا چندین تریلیارد دلار بدهی دارند. این امر وضعیت را بدتر کرده باعث خروج نقدینگی بانکها و ورشکستگی بسیاری از آنها گردید و روند بحران اقتصادی تشدید شد. دولت‌های غربی نتوانستند روند بدتر شدن را چاره کنند و با مشکلات و مسائل مختلف از جمله بحران‌های سیاسی مواجه گردیدند.

د- چالش‌های سیاسی

"توسعه سیاسی" (political development) که به عنوان یک صفت برای نظام‌های سیاسی غربی به کار میرود، اساساً با مفهوم پیشرفت در حوزه سیاست که ارمغان انقلاب اسلامی ایران است، متفاوت است. جهان غرب در چندین دهسال گذشته به مکانی برای اجرای اندیشه‌های لیبرالی تبدیل شده اما نتوانسته کارنامه مفید و قابل قبولی از خود باقی بگذارد. در این سرزمین‌ها نارسایی‌ها، چالش‌ها، بحران‌ها، مشکلات و طغیان‌های متعددی رخ داده و متأسفانه دولتمردان غربی بازگشتی به بررسی اساسی مبانی فکری، که امروزه نظام‌های سیاسی آنها نتیجه‌آند، نداشته‌اند. این مبانی و اندیشه‌ها در نهایت دولتمردان غربی را به مردمانی طرفدار تبعیض و بی‌عدالتی و سلطه‌چه در داخل کشورهایشان و چه در محیط بین‌المللی تبدیل نموده است. در ادامه، پس از بیان معنی و غایت توسعه سیاسی در غرب، بحران‌ها، نارسایی‌ها و چالش‌های این نظام‌ها را بیان می‌کنیم.

توسعه سیاسی؛ معنا، مفهوم و غایت آن در غرب

از دیدگاه نویسندگان و صاحب‌نظران غربی، توسعه سیاسی بخشی از مفهوم کلی‌تر توسعه است. بنابراین این مفهوم به گونه خاصی از تغییر و تحولات سیاسی، که زادگاه آن در غرب بوده است، اطلاق می‌شود. توسعه سیاسی از نظر مبانی فکری و فلسفی به اصالت کمیت و مادی‌گرایی، اومانیزم، لیبرالیسم و فرد‌گرایی می‌رسد و نوع امروزی آن در شکل **دموکراسی‌های غربی** ظاهر شده است. این مفهوم در جنبه شکلی و ظهوری خود صورتهای گوناگونی یافته و با توجه به نتایج ویژه‌ای که در سرنوشت ملتها و نیز تحولات جهانی داشته است، موضوع نوشته‌ها و بحث‌های مفصل بوده و در سراسر جهان منتقدان جدی و بی‌شماری یافته و حتی در درون کشورها و نظام‌های سیاسی مرتبط با آن منتقدانی که برخی مانند **هابرماس** برای اصلاح آن تلاش نموده و برخی آنرا بسیار نارسا و نامناسب یافته و خواستار دوری جامعه غربی از آن گردیده‌اند، مواجه شده است. اما برخی دیگر مانند ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما به تمجید از آن پرداخته‌اند.

هانتینگتون در نوشته‌های خود توسعه را یک امر جهانی و ناگزیر می‌داند که با **سکولاریسم فرهنگی** (Cultural Secularization) و **تمایز ساختاری** (Cultural Differentiation) همراه است و در مسیر آن ممکن است بحرانهایی رخ دهد و نیز در مسیر جهانی توسعه، به **برخورد تمدنها** (تمدن اسلامی - کنفوسیونی در مقابل تمدن غربی) منجر خواهد شد. **فوکویاما** نیز معتقد است که مسیری که در غرب به سوی توسعه طی شده است راه همه ملتها خواهد بود و هیچ کس گریزی از آن نخواهد داشت. به معنای دیگر، همه دنیا از نظر فرهنگ و سیاست و اقتصاد در یک فرایند جهانی شدن، غربی و مشابه غرب خواهند شد.

در یک تعریف کلی می‌توان گفت که توسعه سیاسی در کشورهای غربی به نوعی از نظام‌های سیاسی اطلاق می‌شود که پس از گذار از دور رنسانس و سپس عبور از انقلاب صنعتی و انقلاب‌های سیاسی معاصر شکل گرفته و ظاهراً نقش اصلی و کلیدی در صحنه سیاسی را به احزاب سیاسی داده و در برگزیدن دولتمردان به آرای عمومی از طریق شرکت در انتخابات تکیه داشته و از مجالسی برخوردارند که به تدوین قوانین موضوعه پرداخته و امور مردم و کشور بدین گونه سامان می‌یابد.

طرفداران نظام‌های سیاسی غربی غایت و نهایت توسعه سیاسی را تشکیل چنین نظام‌هایی می‌دانند و معتقدند که برای رشد و توسعه صنعتی، اقتصادی و فرهنگی نیز راهی جز این وجود ندارد.

اما چنانکه می‌بینیم تشکیل نظام‌های دموکراسی غربی نتوانسته راهی به سمت آسایش واقعی انسانها بگشاید و در همین شرایط است که مدرنیزاسیون در غرب به گونه روز افزونی مورد تنفر قرار می‌گیرد. این امر خود را در اعتراضات بنیان برافکن که به دلیل متزلزل شدن اندیشه‌های مدرنیستی در دنیای جدید رخ می‌دهد نشان می‌دهد. پیش از این گفتیم که امروزه در جهان غرب واژه **پست مدرنیسم** که بیشتر به معنی انتقادات جدی به مدرنیسم است بسیار بکار می‌رود که خود بازگو کننده بحرانهای جدی در زیر بنای فکری و فلسفی اندیشه غربی است. البته به اصطلاح **"پست مدرن‌ها"** نیز در غرب از لاک غربی فکر کردن خارج نشده‌اند و مجدداً در جستجوی مبانی فکری و فلسفی خود از غرب هستند و از نظر روشی از چاله مدرنیسم به چاه **نسبی‌گرایی افراطی پست مدرنیسم** افتاده‌اند. می‌توان گفت که نتیجه دموکراسی‌های غربی در عمل به سلطه زرمداران و زورمداران - و نه نقش واقعی مردم در صحنه سیاست - در داخل کشورها و استعمار طولانی مدت و همیشگی ملل محروم در صحنه بین‌الملل انجامیده است و مفاهیمی هم چون منافع ملی به منافع قشرهای دارای قدرت سیاسی و پایمال شدن حقوق سایرین انجامیده است.

معتقدان به نظام‌های سیاسی غربی، در تئوری **آزادی** را هدف نهایی خود می‌دانند و اگر از آنان سؤال شود که چرا می‌خواهید آزاد باشید، می‌گویند خود آزادی بزرگترین هدف است. در حالی که می‌دانیم همان گونه که شهید آیت الله سید محمد باقر صدر در کتاب **«سنت‌های تاریخ در قرآن»** گفته است آزادی ظرف است و به مظلوم نیاز دارد و آزادی نمی‌تواند هدف باشد، بلکه وسیله‌ای است برای دستیابی به ارزش‌ها و اهداف دیگر. صدر ادامه می‌دهد که آزادی باید بتواند انسان را به سمت آرمان‌های پاک و بلند الهی ببرد، اما جهان غرب با هدف قرار دادن آزادی، بلای جان بشریت و مایه ننگ و خواری انسان‌ها شده است. غرب از محدود برای خود مطلق ساخته است. (۲۴)

کارنامه دولتهای غربی در زمینه سیاسی تیره است و برای خود نقطه قابل تقدیری باقی نگذاشته است. طبعاً تا زمانی که غرب قدرت و اعتماد به نفس خود را حفظ نماید، نارسایی‌های سیاسی به حد بحران‌های بزرگ و ویرانگر جلوه نمی‌کند و به عبارت دیگر منشاء تحولات بزرگ نمی‌شود. اما همیشه اوضاع بر وفق مراد نمی‌چرخد و نارسایی‌ها می‌توانند غربیان را به پرتگاه سقوط سوق دهند. غرب امروزه دیگر اعتماد بنفس پیشین را ندارد و تا حد زیادی از حالت فعال به **منفعل** تبدیل شده و به خود **حالت دفاعی** گرفته است.

در میان نارسایی‌ها و چالش‌های مهم تر سیاسی در غرب دو مورد زیر قابل توجه ترند:

۱ - استعمار قدیم و جدید - سلطه طلبی، یکجانبه گرایی، غارت منابع دیگران، اشغال نظامی کشورهای ضعیف در آسیا آفریقا و آمریکای لاتین، نفوذ در دولتها از طریق روش‌های اطلاعاتی برای تسلیم آنها، دفاع حداکثری از رژیم‌های جعلی و نژادپرست مانند رژیم صهیونیستی، بهره‌گیری از روش‌های عوام فریب برای سلطه بر دولتها و ملتها از جمله بهره‌گیری ظالمانه از بحث حقوق بشر و سازمان ملل و شورای امنیت آن سازمان، تهاجم‌های گسترده و هماهنگ رسانه‌ای، بزرگ نمایی و کوچک نمایی حوادث جهان، تعقیب و ترور مخالفان، مجهز کردن حکام وابسته به تسلیحات پیشرفته، استفاده از ژاندارم‌های منطقه‌ای، کنترل جهانیان (از طریق شنودهای مخابراتی و روش‌های اینترنتی و ماهواره‌های جاسوسی) و بسیاری از روش‌های دیگر، از گذشته بر حسب شرایط زمانه توسط دولتهای غربی انجام شده و جالب است که از نظر آنها این اقدامات حق مسلم آنها نیز دانسته می‌شود. به عبارت دیگر، تفکر اومانیستی غربی‌ها را با عنوان دفاع از منافع ملی، که به معنی منافع استعماری آنهاست، به جان ملل دیگر انداخته و آشکار است که این کارنامه

سیاه، نوید بخش اقتدار چالشگران و طغیانی جهانی علیه نظم جهانی مطلوب استعمارگران غربی خواهد شد. در عصر جدید که عصر رسانه‌هاست، ملتها به مرور زمان دشمنان واقعی خود را که با عوام فریبی چهره در نقاب کرده‌اند می‌شناسند و غرب سرمایه اجتماعی جهانی خود را از دست می‌دهد.

۲ - کاهش اعتماد عمومی به دولت - اشاره‌ها و دلایل بسیاری وجود دارد که نشان از کاهش اعتماد مردم به دولت و نظام حاکم در دموکراسی‌های غربی است. **ساموئل هانتینگتون** می‌نویسد: «بی‌اعتمادی به دولت همچون خوردن پای سیب پدیده‌ای رایج در آمریکاست. این پدیده به لحاظ تاریخی، عنصر محوری، پیوسته و متمایز در سنت سیاسی آمریکاست و این ایده که مردم باید به دولت اعتماد داشته باشند به معنای زیر پا گذاشتن جدی این سنت است» (۲۵).

گری اورن می‌نویسد: «پس از ۱۹۶۴ اعتماد تقریباً به شکلی وقفه ناپذیر رو به کاهش گذاشت. در ۱۹۹۴... از هر چهار آمریکایی، سه نفر به دولت اعتماد نداشتند. این وضع امروز تغییر چندانی نکرده است و... روند کلی کاهش اعتماد به دولت از ۱۹۶۴ تا کنون، کما بیش به شکلی مشابه هم در دوره دموکراتها و هم در دوره جمهوری خواهان رخ داده است». (۲۶)

منبع دیگری از علل این کاهش اعتماد می‌گوید: «از هر ده آمریکایی، هشت نفر به هزینه کردن ناکارآمد و هدر دادن پول (۸۰ درصد) (۲۷) اشاره دارند... بیش از شش نفر از هر ده آمریکایی می‌گویند که صاحبان منافع خاص، قدرت بیش از اندازه ای دارند (۶۵ درصد) و سیاستمداران نیز از شرافت اخلاقی کافی بهره نبرده‌اند (۶۲ درصد)» (۲۸).

یکی از نشانه‌های کاهش اعتماد به دولت **روند رو به کاهش شرکت افراد در انتخابات** در دموکراسی‌های غربی است. رونالد اینگلهارت می‌نویسد در بیشتر این کشورها ماشین‌های حزبی در حال از دست دادن نفوذ خود بر رای دهندگان هستند و عضویت در احزاب تقریباً به میزان نصف چند دهه پیش رسیده و مردم به سیاست بی‌اعتنا شده‌اند. (۲۹)

در میان علل کاهش اعتماد عمومی به دولت می‌توان به:

۱- بی‌توجهی به اصول اخلاقی از سوی حاکمان (مانند بی‌صدافتی، ریاکاری، فساد و تبعیض ناشی از نگرش اومانیستی که این امور اعتماد به نهادهای سیاسی را کاهش می‌دهد).

۲- بازی با افکار عمومی (از طریق سرمایه‌سالاری و نقش کارتل‌ها در پشت صحنه تصمیمات سیاسی و انتخاب دولتمردان).

۳- گمراه نمودن مردم توسط رسانه‌ها و شگرد های تبلیغاتی تبدیل انسانها به مصرف‌گرا، خودخواه و... (برخی گفته‌اند که در جامعه آمریکا ملتی وجود دارد که تقریباً آموخته‌اند اصلاً بر روی مسائل فکر نکنند (۳۰) و آکسی دوتوکویل گفته است که کشوری را نمی‌شناسد که در آن به اندازه آمریکا استقلال فکر و بحث این قدر اندک باشد) (۳۱).

اشاره نمود.

علاوه بر مواردی که پیش از این آمد، بحران‌های فکری فلسفی، فرهنگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در غرب تا کنون نتایج زیر را که در حال اوج‌گیری هستند ببار آورده است:

۱- کاهش قدرت مانور جهانی غرب

۲- ناتوانی غرب از حل چالش‌ها و مشکلات جدید در داخل و محیط بین‌الملل

۳- از دست رفتن اعتماد به نفس در غرب و شکسته شدن تصور غرب توانا در اذهان جهانیان

۴- دشمن تراشی‌های مصنوعی بین‌المللی توسط دولت‌های غربی برای حفظ وحدت و هویت و ماهیت غربی و ندادن اجازه

دور شدن عضوی از این کشورها از این هویت و ماهیت.

۵- **تشدید روند چندقطبی شدن نظام جهانی** با توجه به اینکه به دلایل مختلف دولت‌های بزرگ و قدرتمندی مانند روسیه، چین، ایران و غیره از فرصت ایفای نقش جهانی بزرگتری برخوردار هستند.

۶- **آمدگی و اجبار غرب برای دادن امتیازات بزرگ به دشمنانش** به منظور تضمین موجودیت خود.

۷- **افزایش احتمال فروپاشی برخی ساختارهای غربی** مانند اتحادیه اروپایی و غیره.

چالش‌ها در مسیر تشکیل تمدن نوین اسلامی

قبل از طرح بحث فرصتهای در اختیار در مسیر ایجاد تمدن نوین اسلامی، اشاره‌ای به چالشها و عوامل ایجاد چالش در این مسیر داریم.

۱- **امکانات رسانه‌ای غرب** - جهان غرب از امکانات رسانه‌ای بالایی برخوردار است؛ اضافه بر این که از طریق استعمار، نیاز علمی و غیره زبان خود را نیز به بسیاری از مناطق جهان تحمیل کرده است. در بسیاری از مواقع دیده شده است که در صورت فقدان شرایط دریافت سیگنالهای غربی در جهان سوم، غرب سرمایه‌های زیادی را برای تهیه امکانات دریافت آنها اختصاص داده تا بتواند به اهداف استعماری و تبلیغاتی مورد نظر دست یابد.

۲- **تجربیات تاریخی در زمینه تبلیغات** - سالیان طولانی استعمار و تبلیغ روی ملتها بر اساس برنامه‌ریزی و شناخت امکانات و نقصانها و راهبرد نویسی، تجربیات آزمون شده‌ای را در اختیار دولتهای غربی قرار می‌دهد که این امر می‌تواند مشکلات و مسائلی را در راه تمدن نوین اسلامی ایجاد کند.

۳- **تجربیات تاریخی غرب از جوامع مختلف** - حضور غرب در کشورهای مختلف باعث شناخت کامل یا نسبی فرهنگ و سیاست و اقتصاد و جامعه و تاریخ و تشکلهای و تخنگان آنها گردیده و غربی‌ها از این تجربیات برای ایجاد تهدید و چالش در مسیر تمدن نوین اسلامی استفاده نموده و بهره‌گیری می‌کنند. از جمله تاکید بر **ملی‌گرایی و قوم‌گرایی** یکی از آنهاست. استفاده از «شرق‌شناسی» که در آنها سعی می‌کنند به غلط جامعه و تمدن و فرهنگ غربی را عالی و کارآمد و سایر جوامع و فرهنگها را فرودست جلوه دهند نیز همواره مورد توجه آنها بوده است.

۴- **تحصیل میلیونها دانشجو در غرب و تاثیر آن در قدرت نرم غربیان** - این پدیده یکی از مهمترین موارد چالش برانگیز در مقابل تشکیل تمدن نوین است. به گفته جوزف نای، بخشی از دانشجویان تحصیل کرده در غرب ارتش سری غربیان در کشورهای خود هستند. آنها طرز تفکر و سیاست و اقتصاد و فرهنگ غرب و در نتیجه نفوذ غرب را به کشورهای خود می‌برند. باید به این نکته نیز تاکید کنیم که آنها هم چنین علوم انسانی غیر بومی را به کشورهای خود منتقل می‌سازند، علمی که برای تحلیل و بررسی جوامع غربی ساخته شده‌اند. خود این نظریه‌ها و علوم (انسانی اجتماعی و رفتاری) نیز به یک چالش در مسیر ایجاد تمدن نوین اسلامی تبدیل می‌شوند.

فرصت‌ها و امکانات در مسیر ایجاد تمدن نوین اسلامی

علیرغم وجود تهدیدها و چالش‌های پیش گفته، از زمان وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی، فرصت‌های بسیار و اراده‌های محکمی

در راستای تولد تمدن نوین اسلامی پدیده آمده است :

- ۱- **عمق فکری و نگرش همه جانبه اسلام** - انقلاب اسلامی به دلیل جامعیت دین مبین اسلام، چالشی جدی در مقابل تفکرات مادگرا و تک بعدی غربی ایجاد کرده است. غرب در حالی که از ابزارهای رسانه‌ای حجیم و گسترده‌های برخوردار است، اما پیام قوی ندارند. مهمترین پیام غرب آزادی است. اما می‌دانیم که آزادی نمی‌تواند آرمان و هدف باشد. آزادی فقط یک وسیله است. یک ظرف است که به قول آیت الله شهید صدر به مظلوف احتیاج دارد.
- ۲- **عملکرد سوء استعماری غرب به عنوان نتیجه ماهیت و اندیشه غربی** - اندیشه اومانیستی خود را در عملکردهای سوء به ویژه در خارج نشان داده است. استعمار ملتها و تلاش‌های دائمی غربیان مبنی بر دستیابی بر منافع ملی که به معنی عدم توجه به منافع دیگران است، غرب را در نزد ملت‌های دیگر منفور نموده و آمادگی برای پذیرش تمدن نوین با آرمان‌های اسلامی و عدالت جویانه را پدید آورده است. تاریخ معاصر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پر است از نتایج سوء عملکرد غربیان در این سرزمین‌ها.
- ۳ - **فروپاشی‌های تدریجی فکری، سیاسی و اقتصادی در غرب** - همان طور که پیش از گفته شد در چند دهه گذشته آرام آرام در غرب شاهد نوعی فروپاشی فکری که به مرور زمان بر ابعاد آن افزوده می‌شود بوده‌ایم. از این فروپاشی گاه با عنوان پست مدرنیسم یاد می‌شود. این امر زمینه بحران‌های سیاسی و اقتصادی شدیدی را فراهم آورده و خود را در به هم ریختگی اوضاع و تغییرات سیاسی نشان داده است. ویران شدن تمدن غربی یک زمینه عالی برای ساختن تمدن نوین است.
- ۴ - **انگیزه‌های قوی پیدایش تمدن نوین ناشی از وقوع انقلاب اسلامی** - انقلاب اسلامی به دلایل آرمانی انگیزه‌ای قوی در ساختن دنیا و تمدن نوین را بیانگر شده است. این انقلاب بازتاب‌های مختلفی بر مسائل منطقه‌ای و جهانی بر جای نهاده و از جمله باعث گسترش بیداری اسلامی در جهان گردیده است. آرمان تشکیل تمدن نوین اسلامی امروزه یک آرمان جهانی به شمار می‌رود.
- ۵- **وابستگی غرب به منابع معدنی و انسانی و جغرافیایی شرق** - غرب برای بالندگی به منابع معدنی (مانند نفت و گاز و فلزات راهبردی)، انسانی (نیروی انسانی متخصص و نیز کارگران کشورهای شرقی) و نیز جغرافیای مناطق راهبردی شرق به شدت نیازمند است. ایجاد هر گونه اختلالی در این سه زمینه، به شدت غرب را تضعیف و در هموار کردن مسیر تمدن نوین اسلامی موثر می‌باشد.
- ۶ - **در اختیار گرفتن ابزارهای رسانه‌ای جدید** - ورود به عصر دیجیتال و گسترش ابزارهای رسانه‌ای تنها غرب را منتفع نمی‌کند، بلکه این گسترش فرصتی مهم را در اختیار دیگران نیز می‌گذارد تا پیام‌های خود را سطح جهان منتشر کنند. با توجه به این که در واقع غرب پیام خوب ندارد - به دلیل تفکرات تک بعدی و مادگرا - ، در نتیجه مکاتبی مانند اسلام که جامع نگر و حقیقت‌بین می‌باشند مجال خوبی برای جهانی کردن اندیشه خود می‌یابند.

نتیجه

این پژوهش معتقد است در حالی که تمدن غربی هم به دلیل نقصان در مبانی اندیشه‌ای و هم به دلایل کارکردی وارد دوره افول و نزول گردیده، با پیروزی انقلاب اسلامی و بازتاب‌های اندیشه‌ای آن در جهان، نشانه‌های ظهور یک تمدن نوین در حال گسترش قابل مشاهده گردیده است.

برای تایید این مطلب دلایل زیادی وجود دارد. از یکطرف، غرب دچار فروپاشی‌های فکری فلسفی شده و دیگر غرب دارای اعتماد به نفس و یکپارچه وجود ندارد و غربیان که زمانی با بلند پروازی برای دنیا برنامه ریزی می‌کردند، اکنون بیشتر به فکر حفظ باقی مانده نفوذ خود بوده و از حالت تهاجمی به حالت دفاعی تغییر کرده اند. و از طرف دیگر، کارکردهای تمدن غربی نقطه مثبتی

برای آن باقی نگذاشته و این امر راه را برای پیشرفت چالشگران قدرتمند باز کرده است. با پیروزی انقلاب اسلامی، یک اندیشه چالشگر سازگار با فطرت پاک انسانی یعنی آرمان های اسلامی پا به عرصه جهان گذارده و در سالیان پس از پیروزی انقلاب توانسته است حق جویان و دوستداران بسیاری را در جهان با خود همراه سازد. آرمان ها این انقلاب، به عنوان یک **چالشگر بیرونی** در برابر تمدن غربی - و نه یک چالشگر درونی که میل به سازش و بده و بستان برای ماندن دارد - در حال جهانی شدن و فراهم کردن شرایط برای افول نهایی آرمان های غربی می باشند.

منابع

۱. مصطفی ملکوتیان، *جغرافیا و سیاست*، قم: حق یاوران، ۱۳۸۳، ص ۲۶
۲. میان محمد شریف، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ۳ جلد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، صفحات مختلف.
۳. *سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع جوانان خراسان شمالی*، ۱۳۹۱/۷/۲۳
۴. محمد مدد پور، *خودآگاهی تاریخی*، تهران: نشر بهار، ج ۱، ۱۳۸۰، ص ۳۵
۵. رنه دکارت، *رساله گفتار در روش*، *مجموعه سیر حکمت در اروپا*، ج ۱، ترجمه محمد علی فروغی، تهران: نشر زوار، ۱۳۶۷، ص ۱۶۶
۶. منوچهر صانعی، *فلسفه دکارت*، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۶، صص ۱۱ - ۵ و ص ۴۷
۷. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۱۳
۸. *قرآن مجید*، سوره روم، آیه ۳۰.
۹. مطهری، مرتضی، *قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ*، قم: صدرا، ۱۴۰۰ ه.ق، صص ۳۴-۴۱
۱۰. به عنوان مثال در قرن ۱۹ نوعی کمون در آمریکا به وجود آمد که در آنها همه مردان و زنان با یکدیگر ازدواج می کردند. از آن زمان کمون های متعدد دیگری در کشورهای غربی پدید آمده است. آنتونی گیدنز، *جامعه شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۴۴۰.
۱۱. جامعه زو فیلسکس یا طرفداران مقاربت با حیوانات تنها در آلمان بیش از صد هزار نفر عضو دارد. نقل از *خبرگزاری فارس* ۱۳۹۲/۴/۶
۱۲. *قرآن کریم*، سوره مومنون ۷-۵، معارج ۳۱-۲۹، بقره ۳۵، اعراف ۱۹ و طه ۱۱۷
۱۳. *قرآن کریم*، سوره فرقان ۵۴
۱۴. سخنرانی مقام معظم رهبری در ۱۳۶۸/۹/۱۵، *حدیث ولایت*، ج ۳، صص ۶۳-۶۲
۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در *سومین نشست اندیشه های بنیادی* با موضوع زن و خانواده ۱۳۹۰/۱/۱۴
۱۶. جین میسن بریج، *فرسایش قدرت نرم، مردم، دولتها و اعتماد*، ویراستاران جوزف نای، فیلیپ زلیکو، دیوید کینگ، ترجمه سعید میرترابی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸، ص ۲۷۸ و ص ۳۰۲.
۱۷. فرانکلین زیمرینگ، "جوانان و خشونت، درسهایی از تجربه آمریکا"، ترجمه مصطفی دولتیار، در: *خشونت و جامعه*، به اهتمام اصغر افتخاری، تهران: سبز، ۱۳۷۹، صص ۲۸۴-۲۸۳
۱۸. حسین سیف زاده، *معمای امنیت و چالش های جدید غرب*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲
۱۹. روزه، گارودی، *آمریکا پیشتاز انحطاط*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۰
۲۰. همان
۲۱. اریش فروم، *گریز از آزادی*، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳، ص ۱۵۸
۲۲. آنتونی گیدنز، *پیامدهای مدرنیته*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳
۲۳. فرانکلین زیمرینگ، *پیشین*، ص ۲۷۴
۲۴. رابرت جنسن، "نگاهی به جنبش سرمایه ستیزی"، *سیاحت غرب*، ش ۵۲، ص ۸۶، به نقل از [www. Commondreams.org](http://www.Commondreams.org)

۲۵. شهید سید محمد باقر صدر، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا، صفحات مختلف.

۲۶. گری اورن در: فرسایش قدرت نرم، *پیشین*، صص ۱۸۳-۱۸۲

۲۷. همان

۲۸. نمونه‌های هدر دادن پول مردم آمریکا براه انداختن جنگ‌های بسیار پر هزینه و در مواقع زیاد شکست خورده و مداخله‌های نظامی پیاپی در آسیا (ویتنام، عراق، افغانستان و غیره) ، آفریقا (نمونه لیبی دوبار در زمان ما تاکنون) و آمریکای لاتین و هزینه کردن های کلان برای یارگیری جهانی از جمله دادن رشوه های کلان در سطح بین المللی و غیره بوده است.

۲۹. روبرت جی، بلندون، و دیگران، در: فرسایش قدرت نرم، *پیشین*، صص ۴۱۶

۳۰. رونالد اینگلهارت ، در: فرسایش قدرت نرم ، *پیشین*، صص ۴۵۱-۴۵۰

۳۱. ولادیمیر پوزار، *ایالات نامتحد*، ترجمه محمد قاضی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱، صص ۱۸

۳۲. روزبه گارودی، *پیشین*